

# «سهرابی» که با بنز و موبایل آمد...!

سخت عصبانی هستم که چرا دم فروبسته و از شئون عالی این مرکز عظیم بی‌همتای علمی دفاع نمی‌کند.

می‌پرسید چه دفاعی و چگونه؟ بسیار خوب... بنده شمه‌ای در این مورد عرض می‌کنم.

اگر خوب توجه کنیم درمی‌یابیم اتهام دانشگاه آزاد این بوده که ۱- آهن آلات را خارج از شبکه فروخته، ۲- برای فروش از خدمات دلان استفاده کرده، ۳- گرانتر فروخته است.

حالا از عقب، یعنی از شماره ۳ شروع می‌کنیم و برمی‌گردیم به جلو: ۳- چون پای دلال در میان بوده، گرانفروشی برمی‌گردد به دلال جماعت؛ از کجا معلوم است که نرخ فروش آهن آلات مزبوره را خود دانشگاه تعیین کرده است؟ به دلیلی که بعداً عرض خواهم کرد ظن قریب به یقین این است که گرانفروشی، کار دلال‌ها بوده است. ۲- حالا برویم سر اتهام دوم، یعنی استفاده از خدمات دلان... مگر استفاده از خدمات دلان جرم است؟ مگر در دنیای فرامردن امروزی، و خصوصاً در کشور خودمان که پیشرو آزادسازی اقتصادی است، می‌توان حتی یک سیر زردچوبه و با یک کیلو پیاز را بدون استفاده از خدمات کارشناسانه دلان فروخت؟ دلالی چنان امر جاافتاده و واجب‌الریایه‌ای است که حتی شهردار عزیز ما برای اثبات حقانیت آن زحمت کشیده و چند بنگاه دلالی منزل و مستغلات و اتومبیل در نقاط مختلف تهران دایر کرده است تا عملاً نشان دهد دلالی اگر با استفاده از کامپیوتر و خدمات «کارشناسان ویژه» توأم شود چه مزایا و محاسن و برکاتی دارد؛ و چون اقدامات ایشان همیشه صددرصد منطبق با قوانین، و علی‌الخصوص قانون اساسی بوده، بنابراین نمی‌توان اقدام دانشگاه آزاد را در استفاده از تخصص دلان برای فروش ۲۵۰ تن آهن آلات، کاری خلاف تلقی کرد. یعنی واقعاً رئیس عزیز دانشگاه آزاد می‌توانسته از کادر علمی خود بخواهد برون‌دم بازارچه سیداسماعیل بایستند و داد بزنند: «آی آهن آلات داریم...؟» و اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، همین جرایم پاشنه در ساختمان مرکزی دانشگاه آزاد را از جا نمی‌کنند و در بوق‌هایشان نمی‌دمیدند که حیثیت آموزش عالی کشور لکه‌دار شده است؟ ۱- بخش یک اتهامات هم که مربوط به فروش آهن آلات در خارج از «شبکه» بوده ربطی به دانشگاه آزاد ندارد. دلان مربوطه تبلی کرده‌اند و نرفته‌اند «شبکه» را پیدا کنند و برای آسان کردن کار خودشان آهن آلات را به دم دست‌ترین خریدار فروخته‌اند، که البته همان دادگاه بدوی تعزیرات ایشان را بابت این قصور ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان جریمه کرده است.

می‌بینیم که عدم تحرک روابط عمومی دانشگاه آزاد چه عواقبی در بر داشته است، و چگونه ناحق و ناروا این بنگاه عظیم فارغ‌التحصیل‌سازی را مورد ستم قرار داده‌اند. این که پیش‌تر عرض کردم گرانفروشی کار دلال‌ها بوده، و همه این کاسه کوزه‌ها بواسطه وظیفه‌شناسی و ناشی‌گری چند دلال بر سر دانشگاه آزاد شکسته شده، بی‌دلیل نیست. گفتم دلیل دارم، و این هم دلیلش:

بخش اقتصادی - یک دلال به جرم خرید و فروش خارج از شبکه مواد محصولات پتروشیمی به مبلغ یک میلیارد ریال جریمه نقدی محکوم شد. به گزارش هفته‌نامه «ناظر» این دلال به نام عباس ملکی معروف به «عشقی» براساس گزارشات مردمی توسط ستاد انصار شناسایی و توسط دادگاه شعبه ۴۳ تعزیرات حکومتی مجازات شد. [روزنامه رسالت ۱۷۴/۵/۳]

می‌بینیم که با وجود حجم سنگین این جریمه نه از مقدار مواد ذکر کردی به میان آمده،

نوشته محمد حیدری



روزنامه‌ها نوشتند که چون دانشگاه آزاد از طریق چند دلال اقدام به فروش آهن آلات خارج از شبکه و بالاتر از نرخ مصوب می‌کرد، به پرداخت جویمه محکوم شده است.

و بعد جنجالی برپا شد که بیا و ببین! تو گویی دانشگاه آزاد آپولو به کره ماه فرستاده و یا بدعتی گذاشته که جا دارد راجع به آن فلم‌فرسانی کرد، تفسیر نوشت و اذهان قاطبه اهالی محترم را چند صباحی به آن مشغول ساخت. در این میان معاندین بی‌فرهنگی که مترصدند دستاویزی بیابند تا خدمات درخشان این واحد خادم را در افزایش غرور آمیز حجم تولید لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترای زیر سوال ببرند، فرصتی یافتند تا انواع ترهات را سر هم کنند و هر رطب و یابسی که دل تنگشان می‌خواهد، بیافند و بساریند. برای آنکه قسمت بعدی عرایض اینجانب مفهوم شود لازم است عین خبر را که در تمامی جرایم یومیه منتشره در روزهای ۲۶ و ۲۷ تیر چاپ شده، و مصداق «فتوکی برابر اصل» است را دارد، تکرار کنم:

«به گزارش خبرنگار ما دانشگاه آزاد از طریق چند دلال اقدام به فروش آهن آلات خارج از شبکه و بالاتر از نرخ مصوب می‌نمود. براساس همین گزارش مقدار ۲۵۰ تن آهن آلات متعلق به این دانشگاه در انبار شرکت یخمازان در شرق تهران کشف شد. از این مقدار ۷۰۰ هزار کیلو میلگرد آجدار شماره ۲۸، ۲۰۰ هزار کیلو میلگرد آجدار شماره ۳۰، ۸۰۰ هزار کیلو میلگرد شماره ۳۲ و مابقی تیر آهن بوده است.»

دانشگاه آزاد به اتهام گرانفروشی و عرضه خارج از شبکه این آهن آلات توسط دادگاه بدوی تعزیرات حکومتی ۵۳۳ میلیون تومان جریمه شد.

**اولندش** اینجانب حیرت‌زده‌ام که چرا بخش حقوقی دانشگاه آزاد علیه مطبوعات اعلام جرم نکرده است؛ زیرا حکم در دادگاه بدوی صادر شده و ممکن است دادگاه بعدی حکم را وارد نداند و آن را لغو کند. در آن صورت با حیثیت و اعتبار یک دستگاه عظیم‌الشان که همه ساله در حجم انبوهی فارغ‌التحصیل دانشگاهی تولید می‌کند بازی شده است. از این گذشته، فروش آهن که فی‌نفسه جرم نیست؛ خیلی از بانک‌ها، شرکت‌های دولتی و حتی وزارتخانه‌ها نه فقط انواع آهن آلات می‌فروشند، بلکه دیده شده که فی‌الثلث شرکت مخابرات دستگاه رادیوگرافی می‌فروشد و هر کس هم که در این مورد شک دارد می‌تواند نگاهی به آگهی‌های مزایده دستگاه‌های دولتی و وابسته به دولت در همین یک سال گذشته بیندازد.

**دومندش** از عدم تحرک روابط عمومی این جندی شاپور و نظامیه قرن بیستم

ونه در خبر از شرکت بازرگانی پتروشیمی یا خود شرکت پتروشیمی یا از شرکت نفت یا از وزارت صنایع یا از وزارت بازرگانی اسمی برده شده است.

این که مواد پتروشیمی از کجا به دست این دلال رسیده، مهم نیست. مهم این است که نامبرده آن را خارج از «شیکه» خریده و فروخته است و این جرمی نیست که بتوان از آن به سادگی چشم‌پوشی کرد.

اگر افراد و سازمان‌های ما رعایت موازین علمی دلالی را بکنند بی‌تردید بسیاری از مشکلات اجرایی حل و فصل می‌شود و حجم کاغذبازی در مملکت پائین می‌آید. مثلاً، اگر عزیزان مأمور از سر واکردن ۲۵۰ تن آهن آلات دانشگاه آزاد کمی دقت می‌کردند و به جای انبار کردن آهن آلات در انبار شرکت یخسازان، آنها را در انبار شرکت گرماسازان جاسازی می‌کردند، اصلاً اتفاقی نمی‌افتاد. حضرات که فقط بلدند سر برج حقوق بگیرند و برای پاداش و اضافه کار نق بزنند، این نکته بدیهی را نادیده گرفتند که در تیرماه هوا گرم است و مردم در به در دنبال یخ می‌گردند، و یکی از جاهایی که حتماً نظر طالبان یخ را جلب می‌کند، انبار شرکت یخسازان است.

خب! طبیعی است وقتی عده‌ای می‌روند انبار شرکت یخسازان و آن جا، بجای یخ با ۲۵۰ تن میلگرد و تیر آهن مواجه می‌شوند توقع دارید چه اتفاقی بیفتند؟ آقایان محترم! واقعاً شما نمی‌دانستید جای میلگرد و تیر آهن در گرمای تیرماه در انبار شرکت یخسازان نیست و باید آن را در انبار شرکت گرماسازان انبار می‌کردید؟ و اگر نمی‌دانستید، چرا از ریاست محترم دانشگاه نخواستید یک دوره مخصوص

آموزش انبارداری برای شما دایر کنند؟ گمان می‌کنید ایشان که با فداکاری و پشتکاری بی‌نظیر می‌کوشد در هر ده کوره یک شعبه دانشگاه آزاد تأسیس کند، از دایر کردن یک دوره انبارداری برای شما دریغ می‌کرد؟

والسفا از بی‌انصافی و قدرنشاسی شما!

من برای آن که عظمت نتایج ناشی از قصور شما را نشان دهم ناگزیرم بار دیگر به خبر جرمه یک میلیارد ریالی همان دلال مواد پتروشیمی استناد کنم: چون به ظن قوی دست‌درکاران عرضه این مواد به دلال مربوطه رعایت موازین

علمی انبارداری و نقل و انتقال را تفهیم کرده بودند، هیچ اتفاقی نیفتاد؛ نه نام نیک دستگاهی زیر سوال رفت و نه شئون کسی به خطر افتاد. تنها همان دلال که بی‌احتیاطی کرده بود تاوان داد و قصبه به خیر و خوشی و به میمنت و مبارکی تمام شد.

تازه من مواردی را می‌شناسم که دقت در رعایت موازین علمی برای گزینش دلال شبکه‌شناس باعث شده در معاملات میلیاردی آب از آب تکان نخورد و کسی حتی یک ریال هم جرمه نشود.

یک موردش را عرض می‌کنم.

دوست روزنامه‌نگاری دارم که زیادتاز از حد مجاز کنجکاو است. این اواخر مدارکی به دست آورده بود که نشان می‌داد یک بنده خدائی در یک روز ششصد تن مواد پتروشیمی را مستقیماً و با دور زدن شرکت بازرگانی پتروشیمی از یکی از پتروشیمی‌ها دریافت کرده است. یک کمی که بیشتر کنجکاو می‌کرد متوجه شد ظرفیت تولید واحد این جناب در طرقة‌العینی به مدد یک تکنولوژی خاص که گمان می‌کنم

جزو اسرار و اسناد طبقه‌بندی شده وزارت صنایع است چند برابر شده، کمی که بیشتر دقت کرد دید کارخانه‌ای که کیسه کاغذی تولید می‌کرده بهیو شده کارخانه تولید کیسه‌های پلاستیکی! کمی که پیش رفت یک چیزهای دیگری هم دستگیرش شد و چون با زیر و بم و فوت و فن برخی امور آشنا نیست، تصمیم گرفت قضا یا را چاپ کند. نصیحتش کردم که دخالت در کار بزرگان خلاف ادب است، نکن. توجه نکرد و یک چیزهایی نوشت. همین چیزها داشت چاپ می‌شد که علم غیب اهل بخیه به آنها آگاهی داد که چه نوشته‌اید... کسی یا را از حد فراتر گذاشته و بی‌ادب شده است.

دست برقصا در همان لحظاتی که قرار بود این ماجرا به نحو مطلوبی پایگانی شود، من در خدمت این دوست بودم و داشتیم از ری و روم و بغداد گپ می‌زدیم که تلفن زنگ زد و عزیز بزرگواری از آن سو به این دوست حدّ نشناس من نصیحت کرد که مطلب را چاپ نکن. دوستم گفت: فرم زیر چاپ است... و جواب شنید می‌ارزد چاپ شده‌ها را دورریزی و ضررش را تحمل کنی!

دوستم حاج و واج گوش را گذاشت و به من که آماده می‌شدم تاملاتش کنم چرا به نصیحت من گوش نکرد، خیره شد. اما قبل از این که حرفی بزنم تلفن بار دیگر زنگ زد و این بار از آن سو همان بنده خدائی که فتوکپی بارنامه‌های ششصدتن مواد پتروشیمی‌اش را دیده بودیم و قرار بود شرح معجزه‌آسای افزایش ظرفیت تولید و تغییر دفعتاً واحده خط تولیدش چاپ شود، سلامی عرض کرد و اجازه خواست به دیدن دوست من بیاید. دوستم ظفره رفت ولی ایشان با بیانی بسیار ملایم و متواضعانه اصرار



کرد چند دقیقه‌ای مصدع شود. دوستم ناچار پذیرفت. من بلند شدم که بروم بی‌کارم، ولی دوستم اصرار کرد بمانم. داشتم به او تفهیم می‌کردم که برای آدمی مثل من «ندانستن» بهتر از «دانستن» است... اما هنوز جر و بحث ما به نیمه نرسیده بود که آن بزرگواری آمد. بار نیز چند ده میلیونی آمد، و با موبایل آمد. چه آمدنی!

مواضع، فروتنی، با نیک اندیشی و نیک رفتاری منحصر به فردی که فقط در سرشت افرادی چون او نهفته است!

حرف‌های جالبی زد... سرنوشت دردناکی داشت. معلوم شد تا همین چند سال پیش می‌رفته در خانه‌ها و کیسه‌زبانه می‌فروخته، اما حالا بحمدالله حداقل یک میلیارد تومانی سرمایه در گردش دارد [البته ایشان از سر مواضع و فروتنی ذاتی رقم سرمایه در گردش خود را یک میلیارد ذکر می‌کرد، وگرنه از وجابت جنابش مشخص بود یک میلیارد برای ایشان عینو چرک دست است!] خودش می‌گفت در سایه پشتکار

تندر  
TANDOR

پوشاک مردان امروز

صلاصدر، سبزان جنوبی، شماره ۱۵، تلفن: ۸۰۴۸۱۱۱، ۱۰۳۳۰۶۴

و «زرتنگی» به این مرتبه از موفقیت رسیده است. من اصرار داشتم که موفقیت او مرهون خلایق خودش و برادرش در راستای در آوردن خرج یک لقمه نان حلال است، اما او با صداقت تمام پافشاری می کرد که نه خیر! من زرتنگ و موقعیت شناس بوده ام.

صاف و ساده بود. برای اولین بار در زندگی ۳۲ ساله روزنامه نگاریم فهمیدم روزنامه نگاری کار دشواری نیست و آدم برای کسب اطلاعات نباید زور بزند، البته بشرط آنکه طرفش صاحب صنعت و دلالی باشد که خارج از شبکه اقدام نکند، و دیلم هم نداشته باشد و از همه مهمتر این که به دانشگاه آزاد هم نرفته باشد!

در طول مذاکره موبایل او مرتباً زنگ می زد و ایشان ارباب رجوع را در خماری می گذاشت! البته گاهی هم حرف هایی با مخاطبان آن سوی موبایل در رابطه با همان موضوعاتی که قرار بود چاپ شود رد و بدل می شد که آدم خنکی چون مخلص درمی ماند آنها به حساب تهدید بگذارم یا تحییب؟!

اما حقیقتش را بخواهید اعمالش را چنان صادقانه و بی ریا شرح می داد که من تصمیم گرفتم پس از این پشت سر او نماز بگذارم.

پرسیدم: شما نمازهای سه گانه را چه وقت و کجا می خوانید؟

پرسیدم: برای چه می پرسید؟

گفتم: برای آن که قصد دارم پس از این پشت سر شما نماز بخوانم.

گفت: به علت مشغله فراوان من هر دقیقه در جانی هستم. در اراک، در بندر امام، در آبادان، در وزارت صنایع، در اداره کل صنایع استان تهران و در خیلی جاهای دیگر. بعد به موبایلش اشاره ای کرد و گفت: ملاحظه می فرمائید که...

صداقت این جوان موفق زیاده از حد ظرفیت من بود. پس یابم را از ماجرا بیرون کشیدم و رفتم بی کار!

همه مذاکرات آن روز از یادم رفت به جز همین که او اصرار داشت در سایه «زرتنگی» به این درجه از موفقیت رسیده و من می گویشم به او بقبولانم موفقیت هایش مرهون خلایقش است.

برای آن که از عذاب وجدان رهایی یابم و بدانم حق با او بوده یا با من، با شخصی مطلع معتقدی تماس گرفتم. از حرفهای این مطلع معتقد دریافتم حق با مردی است که با موبایل و با بنز چند ده میلیونی آمده بود تا مرا، و دوستم را قانع کند که «سوء تفاهمی» پیش آمده که قابل رفع است!

آن فرد مطلع مرا قانع کرد مقداری مواد پلیمری از آبادان به جانی حمل شده تا برای پتروشیمی ها کیسه تولید شود. چون این مواد خارجی آخ بوده، احتمالاً با مواد ایرانی تعویض، و یا شاید هم فروخته شده، و چون باید کیسه بخصوصی تولید شود و کسی جز همان مرد موبایل به دست، عرضه این کار را نداشته رقبای بی عرضه میدان را خالی کرده اند. و این جوان «سهراب» صولت چنان کارهای «شایانی» در امور «پلاستیک» کرده که اگر مرحوم فردوسی زنده می بود حتماً فصل مربوط به داستان رستم و سهراب را تغییر می داد و از چهره «سهراب» قرن ما چنان «سهرابی» تصویر می کرد که بیا و بین!... و لا جرم از رستم هم رستمی می ساخت که بتواند با سهراب های قرن ما کنار بیاید و بجای آنکه برود با دیو سفید کشتی بگیرد او هم یک موبایل می خرید، کمی «زرتنگی» می شد و زابلستان را تبدیل می کرد به یکی از مراکز عمده خرید و فروش مواد پلیمری از طریق شبکه و با هدایت شبکه.

راستی چرا من دارم روده درازی می کنم؟

مگر قرار نبود فقط قصور چند کارمند وظیفه شناس دانشگاه آزاد را در مورد نحوه صحیح انبار کردن آهن آلات نقد و بررسی کنیم. پس چرا حرف به این جاها کشیده شد؟ خواننده جان! مرا ببخش. یا به سن گذاشته ام و وقتی چانه ام گرم می شود حساب از دستم درمی رود.

بهر حال امید وارم این روده درازی دستکم این فایده را داشته باشد که مانع تکرار ناشی گری هائی نظیر آنچه چند کارمند سهل انگار دانشگاه آزاد مرتکب شدند، بشود و مجالی برای رئیس عزیز دانشگاه آزاد فراهم آید تا ایشان با تأسیس شعبات دانشگاه آزاد در لانه مرغ های روستاهای کشور بتوانند سرعت تولید لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه آزاد را از سرعت تولید سوسیس، کالباس و ژامبون در مدرن ترین کارخانه های کالباس سازی دنیا نیز بیشتر کنند.

آمین...!!

